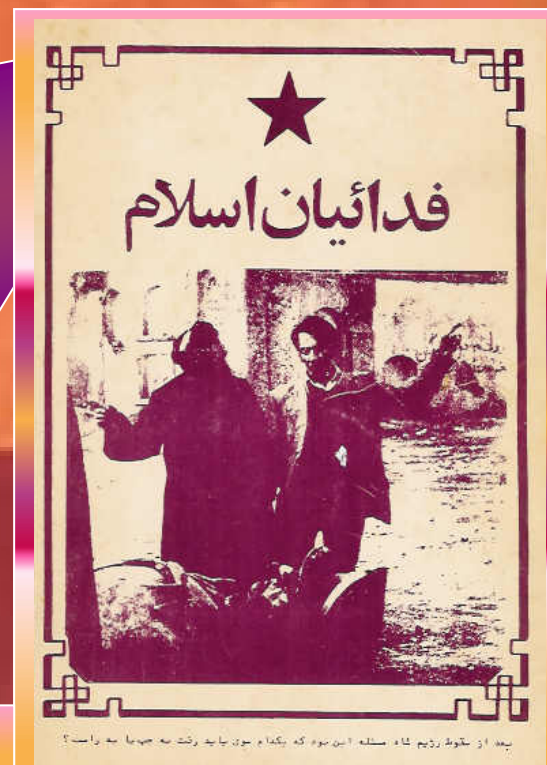




۱۲۵

فدائیان اسلام

و. دای
(فریدون ایل بیگی)



فدائیان اسلام : تغلب در تاریخ
(رهائی شماره های : ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۷ ،
۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ و ۷۲ - دوره دوم - بهمن
۵۹ - اردیبهشت ۶۰)



فریدون ایل بیگی



فدائیان اسلام

قلب در تاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی

و- رازی

از همان اولین روزهای پس از قیام مبهم ماه، کسه روحانیت همراه با بورژوازی با سوار شدن برگردهی توهم توده‌ها به حکومت رسید، مسخ تاریخ یکصدسال اخیر کشور ما آغاز شد. فقط یکماه پس از قیام یعنی در ۲۴ اسفند ۵۷، تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ی مفصلی به تحلیل از آیت الله کاشانی اختصاص داد. در آن برنامه، به اساسی‌ترین مقطع جنبش یعنی از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد (آغاز خیانت کاشانی به جنبش ضد امپریالیستی شونده‌ها) و به نقش تعیین کننده و خائنه‌ی او در موفقیت کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، به بهانه‌ی "تنگی وقت" مطلقا اشاره نشد. مسخ واقعیت‌های تاریخی در مورد نهضت ملی کردن صنعت نفت به حدی وقیحانه بود که حتی علی اصغر حاج سیدجوادى که چه قبل از قیام و چه ماه‌ها بعد از آن، در اینجا دتوهم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نقش قابل توجهی داشت، دهان به اعتراض

گشود (۱)، و همان وقت در شمارهی ۳۱ نشریهی " جنبش " مقاله‌ای نوشت تحت عنوان " به تاریخ دروغ نگوئید. " از همان آغاز تا به امروز، این دروغگوئی هسای بیشمارانه به تاریخ و به توده‌ها، بویژه در مورد جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، شورش ۱۵ خرداد، قیام با شکوه توده‌ها علیه رژیم ستمگری پهلوی، درباره بهیبهانی‌ها، شیخ فضل الله‌ها، آیت الله کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها، آیت الله بروجردی‌ها، حجت الاسلام فلسفی‌ها، آیت الله خمینی‌ها و دهها آیت الله و حجت الاسلام ریز و درخشست، همچنان ادامه دارد و هر روز ابعاد هولناک تری بخود میگیرد، تا جائیکه امروز انسان نمیداند آنچه میشنود، میخواند و می بیند، به راستی میشنود، میخواند و می بیند یا با کابوس وحشتناکی مواجه است. امروز تاریخ نویسان آنها در مسخ واقعیت‌های تاریخی، در لاف غریبی زدن و در دروغ بافی، روی تاریخ نویسان شاهنشاهی را هزار بار سفید کرده‌اند، امروز رهبران باوقا حتی که ابعاد عظیم و بتصور دنیا مدنی‌اشان، انسان را نه فقط به خشم بلکه بیشتر به وحشت می‌اندازد، نعل و ارونه میزنند. امروز وعظ آریا مهری و آخوندهای ساواکیشان به نشخوار همان ابا طیلیم که در منابر می‌افتند، با تبدیل نام آریا مهر به امام امت، ادامه میدهند. حجت الاسلام والمسلمین فلسفی که در بیانات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد عبارت " السلطان ظل الله فی الارض " را تکرار میکرد (پیغام امروز، ۵۸/۳/۲۸)، کسیکه قبل از شهریور ۴۰، دلال بازاری بوده و حتی بعدا وقتی که معمم شد دست از

دلالتی بر نداشت تا آنجا که روزنامه‌فکا‌هی توفیق
در باره اش شعری سرود که یک مصراع آن چنین بود:
" کی علی در جنگ لاستیک می‌فروخت ؟ "

و از سال ۱۳۲۵ پس‌بعدها در یافت مقرری ما‌ها‌نه (با حقوق
هم‌ردیف سرتیپی) از رکن ۲ ارتش شاه، در پادگان‌ها
سخنرانی می‌کرد و در دانشکده افسری شعار " چه‌فرمان
بزدان چه‌فرمان شاه " را میداد، کسی که یکی از دستیاران
سرلشکر زاهدی - نخست‌وزیر کودتا - و دوست سرتیپ
بختیار - فرماندهی نظامی - و سرلشکر با‌ت‌ما‌نقلی‌سج -
رئیس ستاد ارتش بود - و پس از کودتا به توصیه‌ی آیت‌الله
کاشانی، به‌منظور تأیید رژیم کودتا ئی و تحکیم پایه‌های
حکومت آن در شهرستان‌ها سخنرانی می‌کرد (مجله‌ی
" به‌مشاد "، به‌نقل از روزنامه‌ی " آیندگان "، ۵۸/۵/۱۳،)
امروز دقیقاً همان وظایف را در رژیم جمهوری اسلامی بر
عهده‌دارد. برای سلامت " نایب‌امام " و " امیر
مستضعفان جهان " و " حفظ وجود رهبر عظیم‌الشان انقلاب
از جمیع آفات و بلیات " دعا می‌کند، به‌منظور تأیید رژیم
جمهوری اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت آن از شهری به
شهر دیگر می‌رود. از طرف‌داری سیاسی - ایدئولوژیک
(نام اسلامی رکن ۲) ارتش، برای ایراد سخنرانی در
پادگان‌های تهران و شهرستان‌ها دعوت می‌شود، در حضور
آیت‌الله خمینی از " شیخ فضل‌الله‌شهرید " تجلیل بعمل
میاورد، در نماز جمعه‌ی تهران به‌امت حجت‌الاسلام
خا‌منه‌ای به‌مصدق دشنام میدهد، خلاصه اینکه، یکی از
گلهای سر‌بد جمهوری اسلامی و مورد احترام و علاقه‌ی شدید
" امام امت " و مرشد فدائیان اسلام است.

امروز، آنکه رهبری میکند، آنکه حکومت میکند، آنکه قانون مینویسد، آنکه حاکم شرع است، آنکه ابزار سرکوب را میگرداند، آنکه وعظ میکند، آنکه رویدادهای جاری را تفسیر میکند، آنکه تاریخ مینویسد، یک شیخ فضل الله یا نواب صفوی و یا فلسفی است (از طواغیر امر که بگذریم و پوسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق این سه تن، البته کار ساده‌ای نیست). نوشته‌های شیخ فضل الله، کتاب "حکومت اسلامی" و "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" را در کنار هم قرار دهیم ممکن نیست از شباهت عظیم آنها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خودنپرسید که آیا هر دو این آثار را یک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بویژه در ماه‌های اخیر را از نظر بگذرانید خواهید دید که مثلاً اگر کسی درسی سؤال پیش به فلان فدائی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی الارض است ولی فلان مزدور و روشک‌نجه‌گر رژیم شاه که دستش بخون دهها مبارز و انقلابی آلوده است مشمول عفو مام‌قصرار میگردد. هر شماره از مجله "پیمان انقلاب" (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را که انتخاب کنید، اگر آرام سپاه پاسداران و نوشته‌ی زیر آنرا نبینید، ممکن نیست که آنرا با ارگان رسمی فدائیان اسلام، عوضی نگیرید.

فدائیان اسلام، امروز دیگر آن مفهوم محدود سالهای بیست را ندارد که توسط چهار تروریست قشری پایه‌گذاری شد. فدائیان اسلام، امروز یک جریان وسیع فکری است با زیربنای مشروع طلبی و ولایت فقیه که مبتکر و بنیانگذار

اصلی آن شیخ فضل الله نوری، "پیشوای کبیر" آن آیت الله کاشانی (۲)، قهرمان آن نواب صفوی، خطیب آن حجت الاسلام فلسفی، بازوی مسلح آن سپاه پاسداران، حاکم شرع آن حجت الاسلام خلخالی، و رهبر آن آیت الله خمینی است.

تازه ترین تحریف واقعیت های تاریخی که از دستگاه دروغ پراکنی رژیم یعنی تلویزیون جمهوری اسلامی بخش ششمینا سبت سالروز "شهادت" نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام بود. به روایت آن، آنچه درسی سال اخیر بویژه در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت، صورت گرفت به یمن آیت الله کاشانی و تنی چند از عمال بی اراده ی او و همفکران آنها بوده، و توده ها در آن جنبش بزرگ توده ای هیچ نقشی نداشته اند.

"نقش شخصیت شما در اینجا داین قیامنا چیز تر از آنست که در مخیله ی خود سنجش کرده ییـــا دوستانتان توجیه مینمایند، بلکه این التهاب و اشرقیا عمومی است که کاشانی را در ظلیعه یک جنبش، بزرگ کرده تا ریاست مجلس سسوق داده است."

این را امروزه کمونیستها بلکه در همان ایام روزنامه ی "مردم ایران" یعنی ارگان "خدا پرستان سوسیالیست" در شماره ۳۵ مورخ ۳۲/۴/۱۱ خطاب به کاشانی نوشت. وقتی که نقش آیت الله کاشانی، که بقول حسنین هیکل "از لحاظ نفوذ معنوی و جاه و جلال، قویترین رهبر شیعه"

بود (۳) ، بحق چنان نا چیز باشد ، دیگر حساب چند تروریست فدائی اسلام (که اگر متحد آنها یعنی چاقو کشان حـزب دکتربقایی را کنار بگذاریم ، تعداد فعالینشان در آن زمان از انگشتان دودست تجاوز نمی کرد) ، کاملاً روشن است .
پیدا است که در رژیم جمهوری اسلامی وقتی که هر روزه ، در مقابل چشمان حیرت زده میلیون ها انسان ، با وقاحت تمام در زمینه ی بدیهی ترین مسائل بتوان دروغ گفت چرا نشود در مورد وقایع سی سال قبل ، نعل وارونه زد ؟

میدانیم که فدائیان اسلام ، پس از سکوت بیست چند ساله ، بعد از فرار شاه ، در زمان حکومت شاهپور بختیار ، با انتشار مجدد " ارگان انقلابی اسلامی " و " ارگان اساسی انقلاب " (۴) یعنی روزنامه ی " نبرد ملت " فعالیتست مجدد خود را آغاز کردند . اما جمعیت فدائیان اسلام ، کی ، چرا و چگونه بوجود آمد ؟ چه قدرتی در پس فعالیت های تروریستی آن خوابیده بود ؟ در جریان سالهای سی چه ضرباتی به جنبش ضدامپریالیستی توده ها وارد آورد ؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد ، " دشمنان طاغوت " چه می کردند ؟ چرا و چگونه در سال ۳۶ ، نواب صفوی و هم دستان او کشته شدند ؟

ما در طی چند مقاله میکوشیم به سئوالات فوق پاسخ دهیم . برای نگارش این مقالات ، عمدتاً از منابع و " اسناد معتبری " که توسط فدائیان اسلام ، دوستان و هواداران آنها در جمهوری اسلامی نوشته شده ، استفاده خواهیم کرد تا نگوئید که کمونیستها برای " کوبیدن فرزندان برومنس

اسلام" از "اسناد معمول و غیر معتبر" بهره‌برداری کرده‌اند. براستی چه کسی می‌تواند ادعا کند که "کشف الاسرار" خمینی، "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مصالحه‌های مجله‌ی "پیام انقلاب" با عبدخدا بی‌ای از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، ضارب دکتر حسین فاطمی، وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی، نوشته‌ی عبداللّه کرباسچیان، مدیر و سردبیر نشریه‌ی "نبرد ملت" قبل از ۲۸ مرداد و امروز، مقالات مندرج در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و "اسناد معتبر" مشابه، ساخته‌ی کمونیست‌ها و "دشمنان اسلام" است؟

ما بررسی خود را درباره‌ی فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۴ آغاز می‌کنیم.

"در سال ۱۳۳۴، آقای سید مجتبی نواب صفوی سازمان فدائیان اسلام را به کمک آقایان سید حسین امامی و سید عبدالحسین واحدی و سید محمد واحدی تأسیس می‌کند." (برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام، مقدمه، صفحه‌ی ۱).

آغاز نبرد ((فدائیان اسلام)) با کشتن کسروی شروع می‌شود، مرگ کسروی آغاز انقلااب فدائیان اسلام است. پس از آنهم عده‌ای از جنایتکاران را کشتیم و رزم‌آرا را ما کشتیم، نفت را ما ملی کردیم.

(بیانات پرشور برادر حجت الاسلام عظیمی در اجتماع پرمهر و صفای طرفداران سازمان در میدان معین بمناسبت ۱۷ شهریور "نبرد

ملت"، ۵۹/۶/۲۲) .

قتل مورخ و محقق دانشمند، احمد کسروی، توسط فدائیان اسلام برکسی پوشیده نیست و جای هیچگونه تردیدی در این زمینه وجود ندارد. فدائیان اسلام همواره از آن به عنوان "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" و از افتخارات خود ذکر میکنند. درباره انگیزه‌ی قتل کسروی، یعنی انگیزه‌ی کشتن فکر و بریدن زبان به شیوه‌ی اسلامی، روایات فراوانی وجود دارد و از آن جمله‌ی آنها روایتی است که حسنین هیکل در کتاب "ایران، کوه آشفشان" نقل میکند:

"نواب صفوی، رهبر جمعیت، روزی در مسجد هندی در نجف نشسته بود که ناگهان روزنامه‌ای از ایران بدست وی داده شد که مقاله‌ای از احمد کسروی در آن درج شده بود. نواب صفوی در حین مطالعه‌ی آن مقاله متوجه شد که نوشته‌ی کسروی متضمن طعن‌های زننده بر دین مبین اسلام است!! نواب بعد از مطالعه‌ی آن، با خشم و غضب برخاسته به نزدیکی از اساتید حوزه رفت تا رای آن اسناد را درباره‌ی نویسنده‌ی مقاله بداند. (۵) و استاد جواب داد: کافراست، وقتش جایز" (ص ۷۷).

نکته‌ی جالب و نا شناخته‌ای در رابطه با انگیزه‌ی قتل کسروی توسط فدائیان اسلام قابل ذکر است: "کشف الاسرار" خمینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و در هر حال قبل از ترور کسروی در ۱۳۲۴ انتشار یافته است. (۶) "کشف الاسرار" در واقع فحشنامه‌ای است علیه شریعت سنگلجی و بیوزنه علیه "کسروی

خبیث و کسرویها " نقل قولهای تکان دهنده‌ای کذا زاین کتاب ارائه خواهیم داد می‌تواند شبهه‌تنها سرنخها بیسی در رابطه با ترور کسروی بدست دهد، بلکه همچنین برتاریخ بلافاصله، نوربیا شدوی برای روشن کردن پاره‌ای از نقاط هنوز تاریک و برخی از جنبه‌های بظاهرا گنج کنننده‌ی رویدادهای دوسال اخیر، راهنما باشد، همچنان در رابطه با ترور کسروی در اینجا اشاره کنیم (توضیح بیشتر آنرا بعدا خواهیم داد) که در زمان انتشار " کشف الاسرار " آیت الله خمینی از مدرسین حوزه علمیه قم بودند و سواب صفوی، از طلاب علوم دینی همین حوزه،

اگر پیوند آیت الله خمینی با فدائیان اسلام در طوسی چهل سال اخیر محتاج به تحقیق و سیمتروفا کتشی بیشتری است (و ما در اینجا با طرح مسئله و بدست دادن سرنخ ها از محققان و مورخان برای اثبات آن یاری میطلبیم)، رابطه‌ی تنگاتنگ فدائیان اسلام با آیت الله کاشانی، لااقل از سال ۱۳۲۵ به این طرف، از موضوعات کاملاً شناخته‌ و اثبات شده است، علاوه بر نوشته‌های فدائیان اسلام و طرفداران آیت الله کاشانی، صاحب نظران نیز به کرات بر این امر تکیه کرده‌اند، فعالیت فدائیان اسلام، از همان آغاز، چنان با نام کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام بحث کرد و از آیت الله کاشانی سخنی به میان نیاید. با این حال در این سلسله مقالات گرچه سعی خواهیم کرد با این امر نپردازییم ولی برای روشن شدن برخی از مسائل در رابطه با فدائیان اسلام ناگزیریم بخشی کوچک از اسناد فراوانی که در دست است (و ما در بررسی نقش روحانیت در جنبش ملی کسردن

صنعت، از آنها استفاده خواهیم کرد)، ارائه دهیم.

در این سلسله مقالات، پس از اشارات مختصر در زمینه‌ی علل و انگیزه‌ی قتل هژیر توسط فدائیان اسلام، درباره‌ی ترور رزم آرا مکث بیشتری خواهیم کرد. چرا؟ — برای اینکه یک دروغ بزرگ تاریخی و بسیار رایج در این روزها را افشا کنیم. زیرا که این روزها غالباً ادعا میشود که اگر رزم آرا توسط فدائیان اسلام ترور نمیشد، نهضت ملی کردن صنعت نفت در ایران بوجود نمیآمد چرندیات آن برنامه‌ی تلویزیونی درس‌الروزمرگ نواب صفوی و خزعلات (مذکور در فوق) آن آخوندنیمچه‌فاشیست که: "... رزم آرا را ما کشتیم، نفت را ما ملی کردیم"، بکنار، واقعیت قتل رزم آرا در کجاست؟ علت واقعی ترور رزم آرا با معرفی دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلیستان، شوروی زمان استالین و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه و دربار، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و روحانیت بویژه آیت‌الله کاشانی) میتوانند روشن شود. ضمن بررسی این امر، خواهیم دید که فدائیان اسلام نقشی بیش از مزدور و عامل اجرایی نداشته‌اند، عروسکان یک خیمه‌شب‌بازی بوده‌اند که نخ آن از جای دیگری کشیده میشد، از جایی که کودکانی ۲۸ مردادکارگردانی شدند. اشاراتی خواهیم داشت به ملاقات نواب صفوی و عبدالحسین واحدی با شاه قبل از ترور رزم آرا و تجویس تلویحی شاه به قتل رزم آرا در این ملاقات (مجلسه‌ی "رگبار امروز"، محاسبه‌با وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، شماره‌ی ۴، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸). و خواهیم دید که در جلسه‌ی سری که در مورد قتل رزم آرا تصمیم گرفته

شد چه کسی نمی شرکت داشته اند .

نقش خائناندهی آیت الله کاشانی (و نتیجتاً عملاً بی ارادهی او ، فدائیان اسلام) از سی تیر ۴۱ به بعد و نقش تعیین کنندهی آیت الله کاشانی (و روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۴۸ - مرداد ، موضوع تحقیق جداگانه ای خواهد بود و در این سلسله مقالات بآن نخواهیم پرداخت .

پس از کودتای ۴۸ مرداد فدائیان اسلام ، که امروز مانند تمام روحانیون ، صد البته از زمان تولد ، " ضد طاغوت " و " دشمن نظام شاهنشاهی " بوده اند ، راست راست میگردند . نواب صفوی برای ایراد سخنرانیهای مذهبی به شهرستانها سفر میکند ، در سال ۴۳ ، نواب صفوی به کشورهای عربی از جمله عراق ، اردن و مصر می رود و سپس از بازگشت به تهران ، مورد استقبال پر شور فدائیان اسلام و بعضی از روحانیون بسیار بسیار شناسا امروز قرار میگیرد . نواب صفوی پس از بازگشت از سفر به ملاقات شاه می رود (" برنامه ای انقلابی فدائیان اسلام " ، مقدمه ، صفحه ۳) .

و سرانجام خواهیم رسید به علل اصلی دستگیری و کشته شدن نواب صفوی در سال ۱۳۳۶ و ختم عاقله و سکوت بیست ساله ی فدائیان اسلام . (۷)

ماجرای ترور کسروی

دربخش قبل با نقل قولی از مقدمه‌ی "برنا مــــه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" نوشتیم که گروه فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ تاسیس شده است. با ذکر عبارت "از" بیانشات پیرشور برادر حجت الاسلام عظیمی" (چاپ شده در جریــــده‌ی شریفه‌ی نبرد ملت) دیدیم که ترور کسروی در واقع مبدا تاریخ تاسیس، "آغاز نبرد" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" بشمار میرود. درهما شجا با ارائه‌ی عبارت "از کتاب "ایران، کوه آتشفشان" (۸)، ملاحظه کردیم که حضرت شواب صفوی، در نجف، با خواندن مقاله‌ای از کسروی به سختی منقلب میشود و "با خشم و غضب" جهت استفتاء به حضور یکی از استادان حوزه " میرسد و پس از بیان مطلب "استاد،" فتوی میدهد: "کافر است و قتلش جایز".

در اینجا میکوشیم که قتل کسروی را از زاویه‌ی تازه‌ای مورد بررسی قرار دهیم. هما نظوری که در بخش قبل گفته‌ایم آنچه در این زمینه خواهد آمد بعنوان دادن سرنخها

وگشودن باب جدیدی در رابطه با قتل کسروی (وفی الواقع در ارتباط با رویدادهای دوسالهای اخیر و تاریخ بلایا صله) میباید شد. هر چند که برداشتهای خود را در وجود پیوندیسیسیس آیت الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، هنوز برای اثبات این پیوند و رابطه مستقیم، کافی نمیدانیم و قبلاً گفته ایم که این امر محتاج به تحقیق بیشتر و دسترسی بسنه شود و اسناد جدیدتری است. با اینهمه، در خوشبینانه ترین حالات، بطوریکه خواهیم دید، لااقل در وجود رابطه غیبر مستقیم بین آیت الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، تردید نمیتوان داشت.

در آغاز سالهای ۱۳۲۰، سه گروه از معتقدان به خدا و اسلام، فعالیت چشمگیری داشته اند:

۱ - افرادی نظیر احمد کسروی و شریعت سنگلجی که میکوشیدند اخبار و احادیث و خرافات یعنی "زبانه های هزار ساله" را از دامن دین بزدايد. و با تحلیلی روبنایی در زمینه مشکلات گریبانگیر جامعه و با برخوردی بورژوایی به جنگ خرافات مذهبی بروند.

۲ - افرادی نظیر مهندس بازرگان و دکتر سحابی که میکوشیدند "عملی بودن" احکام طهارت و نجاسات و وجود جن و فرشته و افسانه های کتب مذهبی از جمله قرآن در مورد آفرینش را به کمک فیزیک و ترمودینامیک و نظریه های تکامل انواع داروین و غیره "اثبات" کنند. (۹)

۳ - افرادی نظیر آیت الله خمینی که میکوشیدند با نوشتن کتابهایی مانند "کشف الاسرار" نه تنها "برادران ایمانی" را تحریک کنند که "قلمهای خونین و مسموم" و "ننگین" کسرویهای "خبیث" (۱۰) را بشکنند بلکه از

"ملت غیور قرآن" مصراغه بخوانند که "تخم ایــــن
 ناپاکان بی آبرو"، "کودن"، "فتنه انگیز"، "ما جراجو"،
 "طرا ریا و هسرا"، "عقل و خرد باخته و افسار گسیخته"، "هرزه گو"
 "مردا فیونی آمیغ و آخشیج تراش"، "آشوب طلب"، "بیخرد"
 خالی از دانش و خیانتکاری ارزش ۰۰۰۰ را "از روی زمین"
 برانندارند. (۱۱)

از سال ۱۳۲۴ گروه چهارمی پیداشد بنام فدائیان
 اسلام تا به اینگونه فراخوان های آیت الله خمینی در
 "کشف الاسرار"؛

"هم کیشان دین دار ما، برادران پاک ما،
 دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما،
 هموطنان آبرومند ما، این اوراق سنگین، این
 مظا هر جنایت، این شالوده های نفاق، ایــــن
 جرثومه های فساد، این دعوتها به زرتشت گری،
 این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاها به
 مقدسات مذهبی را بخوانید و در صد چاره جویی
 بر آئید، بایک جنبش ملی، بایک جنبش دینی،
 بایک غیرت ناموسی، بایک عصیت وطنی، بایک
 اراده ی قوی، بایک مشت آهنین باید تخم این
 ناپاکان بی آبرو را از روی زمین برانندارید."
 (صفحه ۷۴)

لبیک بگویند .

قبل از ارائه ی نمونه های دیگری از "کشف الاسرار"
 لازم است که به چند نکته ی قابل توجه در این زمینه اشاره
 کنیم .

۲

ما نمیدانیم خمینی در زمان انتشار " کشف الاسرار " از نظر سلسله مراتب روحانیت چه درجه‌ای داشت: حجت الاسلام بود یا حجت الاسلام والمسلمین؟ ولی میدانیم که از سال ۱۳۴۷ هجری قمری (۱۳۰۶ شمسی)، از مدرسین حوزه علمیه قم بود. (۱۲) و برای یک طلبه‌ی متعصب و قشری همیمن حوزه نظیر نواب صفوی، یک مرشد بشمار میرفت. " کشف الاسرار " خمینی در آن زمان برای نواب صفوی و همفکران او بعنوان " راهنمای عمل " تلقی میشد و دستورات صریح و موکد این کتاب در مورد کسروی " خبیث " برای آنها همچون تکلیف شرعی و لازم الاجراء بود، بویژه این که نوشتن این کتاب از طرف مراجع " به خمینی محول شده بود. و خصوصاً فرا موش نکنیم، هما نظوریکه قبلاً توضیح داده ایم، ترور کسروی پس از انتشار این کتاب صورت گرفته است.

چرا خمینی " از طرف مراجع " بعنوان تنها فرد رافع شبهات و ابهامات " انتخاب شد؟ ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در جواب به این سؤال، ضمن اشاره به " احاطه‌ی ایشان بر اسلام و رد شبهاتی که معاندین بر اسلام میگیرند " اضافه میکند:

" میا رزات اما مبر علیه معاندین و کفار و جریانات انحرافی از همان ابتدای جوانی و نیز تحصیل ایشان در حوزه‌ی علمیه قم و وجود داشته است. " (۱۳)

و بعنوان جمله‌ی معترضه اضافه کنیم: درهما نجا میخوانیم و قتی که مسئولیت " رفع شبهات "، " از طرف مراجع " به خمینی " محول شد "، " با اینکه ایشان در آن هنگام به چشم درد دچار بودند، ولی با نوشتن کتاب " کشف الاسرار "

بطور معجزه آسایی درد چشم ایشان نیز برطرف شد.

محمد مهدی عبدخدایی، عضو قدیمی فدائیان اسلام و ضارب دکتر حسین فاطمی، بدون اشاره به انگیزه‌ی اصلی ترور کسروی، مقدار ی آسمان و ریسمان را بهم میسوزد، از " غرب زدگی" اوواز " شکلی از ملی گرایی و ایمان به ناسیونالیسم" سخن میگوید و با لایحه یکی از گناهان کبیره‌ی او را بر می‌شمرد: " او با اینکه " در واقع مشروطیت بود " با اینحال " از مخالفین سر سخت شیخ شهید فضل الله نوری " بشمار میرفت. (۱۴)

بهر حال، اولین سوء قصد جان کسروی، در چهار راه حشمت الدوله، توسط نواب صفوی و دو تن از " دینداران" دیگر صورت گرفت. سرنوشت کسروی از همان اولین سالهای ۲۰ تعیین شده بود:

"... غافل از آنکه با خواست خدا بهمین زودی دینداران با مشت آهنین، مغزی خرد آنها را پریشان خواهند کرد." (کشف الاسرار، ص ۲۸۳) البته " دینداران " برای پریشان کردن " مغزی خرد" کسروی، در چهار راه حشمت الدوله، علاوه بر " مشت آهنین " فراموش نکردند که محض احتیاط، چوب و چماق را نیز بیه همراه ببرند.

حسنین هیکل در باره‌ی این سوء قصد چنین مینویسد:

(فدائیان اسلام وقتی موجودیت خود را عملاً اعلام کردند که سه تن از افراد جمعیت به کسروی حمله کردند و او را چندان با چوب زدند تا نقش

زمین شد و بخیال اینکه مرده است او را همچون
نعلش بی جان رها کرده و فرار نمودند.

کسروی پس از انتقال به بیمارستان و انجام عمل جراحی
از مرگ نجات مییابد. چند ساعت بعد از انتشا را علامیسه‌ی
فدائیان اسلام مبنی بر اینکه " زمین از وجود خیانتکاری
پاک شده " معلوم میشود که زمین هنوز از وجود " خیانتکار "
پاک نشده است. کسروی پس از مدتی از بیمارستان مرخص
میشود و زندگی عادی خود را از سر میگیرد. (۱۵)

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بمناسبت " شهادت " نواب
صفوی، با برادر بزرگ او، عضو قدیمی فدائیان اسلام،
مصاحبه‌ای بعمل میآورد. در این مصاحبه برادر نواب
صفوی " با صفای باطن و خلوص نیت " یک فدائی اسلام،
روایت تازه‌ای از واقعه‌ی چهار راه حشمت الدوله ارائه
میدهد و ارگان حزب جمهوری اسلامی هم البته با همسان
" صداقت انقلابی - اسلامی " همیشگی خود و با توجه به
" رسالت مکتبی " در تصحیح اسناد تاریخی، آنرا بچاپ
میرساند. " اخوی بزرگ حضرت نواب " میگوید:

" کسروی هم مثلاً محکم به اتکاء دوستانش
تصمیم گرفت مرحوم نواب را از بین ببرد... و
یک مرتبه، چهار راه حشمت الدوله کسروی بسک
عصایی داشت که در آن سرنیزه بود و با آن به
نواب حمله کرد و نواب هم دفاع کرد. کسیکه
آمدند جلوی آنها را گرفتند. " (۱۶)

یک فدائی اسلام و ارگان حزب جمهوری اسلامی، از ترس
اینکه می‌باید دشمن خدا بشوند، البته دروغ نمی‌گویند!
بگذریم... بهر حال، فدائیان اسلام از این اولین تجربه

نا موفق خود درس گرفتند و به ناکافی و غیر مطمئن بودن " مشت آهنین ، و چماق " پی بردند و آن اشتباه را ، چه در مورد کسروی و چه در ترورهای بعدی ، هرگز تکرار نکردند . برای پریشان کردن " مغزهای بیخرد " ، همواره گلوله‌های سربی را به هر " آلت قتاله "ی نا مطمئن دیگر ، ترجیح دادند ، و تجربه‌ی جدید را نیز برای اولین بار در مورد کسروی بکار بستند :

" یکروز صبح در کاخ دادگستری ، کسروی در حالیکه در مقابل دادستان بعنوان وکیل دعاوی ، ادعای مه‌ای را قرائت مینمود ، ناگهان چهار مرد مسلح که نواب در را س آنها بود داخل سالن محاکمه شده و بدون معطلی شروع به تیراندازی کردند ."

آنگاه هفت تیر بدست ، از میان انبوه جمعیت گذشتند و " داخل یکی از مساجد " شدند . پس از اطمینان به کشته شدن کسروی در بیانیهای اعلام کردند : " دنیا از شرارت‌های کسروی راحت شد . " (۱۷)

همین نویسنده در صفحات ۸۳ - ۸۱ شرح میدهد که چطور تحت فشار آیت الله کاشانی ، چهار قاتل کسروی در ظرف یک روز " محاکمه " ، " تبرئه " و بلافاصله آزاد شدند . و برای صرف ناها بر طرف خانهدی آیت الله کاشانی (قبل از آغاز " محاکمه " و صدور رای " برائت " پیشاپیش از طرف آیت الله به ناها ردعوت شده بودند) ، برافتا دند .

با توجه به آنچه گذشت ، برگردیم به مرور کوتاهی خود در

"کشف الاسرار" و رابطه‌ی آن با ترور کسروی، از میان نمونه‌های بسیار فراوان این کتاب، فقط چند عبارت دیگر را نقل میکنیم:

آیت الله خمینی در "کشف الاسرار" میگوید:

تعیین تکلیف کسانی را که "ازنا سزا و بیهوده سرایی کرده و از هیچ چیز به مقدسان مذهبی آنها فروگذار ننمودند به اهمیت مردانه‌ی جوانان غیوردیندار و اگذا میکنم تا آتش این فتنه که از آتشکده‌ی فارس و پیرامون زرتشت و مزدک برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مشتی از این زباله‌ها دامن به آتش آتشکده‌ی مجوسان زده، شما را دعوت به آئین گیران کنند" (ص ۱۸). "جوانان غیوردیندار" نیز "سستی" نکردند و چندی بعد، "با همت مردانه‌ی" خود یکی از سرشناس‌ترین "این زباله‌ها" را نابود کردند.

در جای دیگر، خوانندگان محترم "را به" داوری "میتطلب و" ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد" را "فرض" (بخوانید تکلیف شرعی) می‌شمارد:

"شما خوانندگان محترم چه داوری میکنید ما از گفته‌های صریح قرآن درباره‌ی هجرات و غیب‌گویی... دست برداریم... و از مشتسی کودک بی‌خرد خیا بان گرد پیروی کنیم یا گفته‌های یا غرض آمیخته‌ی اینان را سوء نیت تلقی کرده ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد را که موجب تشتت وحدت اسلام و اخوت قرآنی... است بر خود فرض شما ریم و با پنجه‌های انتقام مردانه گلوی این بی‌خردان را فشار دهیم تا اعاده یا وه سرایی

نکنند و دست ناپاک خود را بگفته‌های خدا و پیغمبران و اولیاء دراز نکنند. " (همانجا، صفحات ۵۶ - ۵۵).

آیت الله خمینی مردم "یکتا پرست خدا خواه دشمن شرک" را از باب "قد علم" نکردن در مقابل نویسنده‌ی "آن کتاب ننگین" مورد سرزنش قرار میدهد:

"چرا در مقابل آن کتاب ننگین ((تا ریخ شیعه... گری)) با آن اسم آمد که گویی با لغت جن نوشته شده و آمیغ و آخشیج ها و صدها کلمات وحشی دور از فهم را به رخ مردم کشیده و زرتشت مجوس مشرک آئین پرست را... مدپاک خدا خوانده چه شد که هیچ قد علم نکرده و یا وه‌های او را جـواب نگفتید... آوخ از این آدمیزاد... تفوبرتو ای آدمیزاد." (همانجا صفحات ۶۰ - ۵۹)

آیت الله خمینی، از همان سالهای ۲۳ - ۲۱ با الهام از "گفته‌های صریح قرآن درباره غیب گوئی"، آینه‌سده‌ی کسروی را پیشگوئی کرده بود:

"ای خدا دوست... چرا عوام فریبی میکنی و به نام خدا و قرآن میخواهی دسته بندی کنی، پس آن حرف آخر را، که اگر بشما مجال دادند، خواهید گفت اول بگوئید". (ص ۶۰ - تاکید زماست) البته چندی بعد، نواب صفوی و همفکرانش به او چنین مجالی ندادند و در دادگستری کارش را یکسره کردند. در جای دیگر میخوانیم:

"هان ای ملت غیور قرآن، دست این تبه‌کاران را کوتاه کنید و قلم این جنایتکاران را بشکنید

تا تاج کرامت و شرف شما که قرآن است برقرار
بماند. " (هما نجا، صفحه ۸۰)

خمینی با اینکه برای "اعدام... این فتنه جویان... که
مفسد فی الارض هستند،" از "دولت اسلام" یاری میطلبد
ولی بیشترین امید او به "دانشمندان" (از نوع نسو اب
صفوی و عبدالحسین واحدی است) است:

"دانشمندان که مندرجات آن جوابهای ما را
دیدند، خود داری کرده و فتنه انگیزی و سوء نیت
آنان را در مییا بند و اگر خود را عهده دار نگاهداری
دین و قرآن و مقدسات مذهبی میدانند خود آنها
با مشت آهنین، دندان این بیخردان را خرد و سر
آنها را زیر پای شهادت خود پامال میکنند و ما
انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی
و مذهبی همیشه همراه این نشریات را که برخلاف
قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که
این یا وه سرائی ها را میکنند در حضور هواخواهان
دین، اعدام کند و این فتنه جویان را که فسد
فی الارض هستند از روی زمین براندازد تا فتنه
انگیزان دیگر، دامنه به آتش فتنه گری و تفرق
کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز
نکنند و السلام"

(هما نجا، صفحات ۱۰۵ - ۱۰۴)

و تهدید میکند:

"قانون اسلام... تکلیف انسان خود سرافسار
گسیخته مانند شما را معین کرده است و بخواسست
خدا یکروز عملی میشود" (هما نجا، ص ۲۳۸).

و بطوریکه میدانیم این "یکروز" چندان بطول نمیانجامد .
 بالاخره کتاب "کشف الاسرار" پس از نقل سه آیه از
 قرآن (سوره نساء آیه ۱۳۷، سوره ی مائده آیه ۵۰، سوره ی
 انفال، آیه ۵۹) (۱۸) با این عبارت خاتمه مییابد :
 "هم میهنان عزیز، خوانندگان گرامی،
 برادران ایمانی، جوانان ایران دوست،
 ایرانیان عظمت خواه، مسلمانان عزت طلب،
 دینداران استقلال خواه، اینک این فرمانهای
 آسمانی است، این دستورات خدائی است،
 این پیامهای غیبی است... آنها را بخوانید و
 تکرار کنید و در پیرامون آن دقت نمائید و آنها
 را بکار بندید." (همانجا، ص ۳۳۴)
 فدائیان اسلام، "این فرمانهای آسمانی" و "ایستادگان
 دستورات خدائی" را بدقت خوانند و آنها را بکار ببستند و
 بعنوان آغاز کار و زمین را از وجود کسروی "خبیث" پاک
 کردند.

و امروز در رژیم جمهوری اسلامی، که آرزوهای چهل و
 چند ساله آیت الله خمینی و آرزوهای سی و چند ساله ایستادگان
 فدائیان اسلام و سایر مرتجعین تحقق یافته است،
 "پاکسازی" زمین از وجود "جرثومه های فساد که موجب تشیت
 وحدت اسلامی و اخوت قرآنی" و "آتش فتنه گری و تغفوق
 کلمه" اند، با ابعاد پیوسته در حال گسترش، ادامه دارد. چرا
 که جامعهای ایده آل جمهوری اسلامی یعنی جامعه گورستانی
 (که شاه در آن آئینه تلاش کرد و ناکام ماند)، علیرغم

تمام جنایات و وحشیگریهای پادشاهان ارتجاع و محلل‌های سرمایه‌داری، هنوز تحقق نیافته است. چرا که مبارزه مرگ و زندگی بین کار و سرمایه، بین چهل و آگاهی، بین اسارت و رهایی، هنوز خاتمه نیافته است. و علیرغم رویای شیرین کوتوالان ارتجاع و محافظان سرمایه، فقط وقتی خاتمه خواهد یافت که به پیروزی زحمتکشان، به رهایی نیروی کار از استثمار سرمایه، به محاصره جامعه طبقاتی، به آزادی و بالندگی و شکوفایی انسان منتهی شود. اگر چند ده هزار کشته و مجروح و معلول و یکی دو میلیون آوارهی جنگ کنونی (جنگی که دودولت ارتجاعی ایران و عراق به زحمتکشان دو کشور تحمیل کرده‌اند) را کنار بگذاریم، ظرف این دو سال اخیر، از نحوست وجود حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی روزی نبود که دهها تن از کارگران، روستائیان و سایر زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، کمونیست‌ها و سایر نیروهای مردمی، در یک گوشه از کشور، بخاک نیفتاده باشند. رژیم جمهوری اسلامی، برای استحکام پایه‌های متزلزل حکومت جا برانه‌اش همچنان خون می‌طلبد. از دو سال پیش تا کنون این دور تسلسل جهنمی، همچنان ادامه دارد، تا روزی که توده‌ها به این همه وحشیگری‌ها و جنایات، فرمان ایست دهند و رژیم پوشالی و ستمگرو محکوم به زوال جمهوری اسلامی به سرنوشت رژیم پوشالی و ستمگرو محکوم به زوال شاه، دچار شود.